

سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان معاصر

محمدشریف تینیوال^{۱*}، روح اله اسلامی^{۲**}

۱- دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۲- عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

سیاست‌گذاری مطلوب در عرصه‌های اجتماعی - فرهنگی نشان‌دهنده عقلانیت و تلاش جهت رهنمود جامعه و ساماندهی مناسبات اجتماعی در میان خود و با حاکمیت مستقر بوده، به‌ویژه مدیریت تنوعات قومی که یک پدیده جهان‌شمول است. هدف اصلی این پژوهش، بررسی مدیریت تنوع قومی در افغانستان معاصر است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان از بدو تأسیس آن تاکنون به چه صورتی بوده و همراه به کدام مشکلات و موانع شده است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که سیاست‌های اعلامی و عملی برخورد با قومیت در افغانستان معاصر در دوره‌ها و دولت‌های مختلف از ویژگی‌ها و رویکردهای همسان و ناهمسان برخوردار بوده و در کنار کوتاهی‌های دولت‌های حاکم، گاهی با مقاومت جامعه سنتی و قبیله‌ای افغانستان مواجه شده‌اند. در آزمون این فرضیه، از مدل «سه الگوی عام تنظیم روابط گروه‌های هویتی» استفاده می‌شود. روش تحقیق در پژوهش حاضر، روش تحلیلی - توصیفی می‌باشد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در افغانستان نیز که یکی از کشورهای دارای تنوع قومی است، در دوره‌ها و دولت‌های مختلف مبتنی بر نوع نگاه به مقوله تنوع قومی و با عنایت به ویژگی‌های این تنوع اقدام به سیاست‌گذاری، مهار و مدیریت آن شده است. البته باوجود این همه، افغانستان هنوز هم دستخوش تنوع و حتی تقابل قومی بوده و کماکان از ناامنی و بی‌ثباتی آن رنج می‌برد.

واژه‌های کلیدی: افغانستان، تنوع قومی، همبستگی ملی، نظام سیاسی، سیاست‌گذاری قومیت

*- Shsriftaniwal@gmail.com (نویسنده مسئول)

** - eslami.r@ac.um.ir

مقدمه و طرح مسئله

امروزه بیشتر کشورهای جهان از لحاظ ترکیب گروه‌های زبانی، مذهبی و قومی در وضعیت ناهمگن و متنوعی به سر می‌برند و تنها در ۱۴ کشور جهان اقلیت قابل توجهی وجود ندارد و در این میان فقط ۴ درصد جمعیت جهان در کشورهای زندگی می‌کنند که تنها دارای یک گروه قومی هستند (کریمی‌مله، ۱۳۸۷: ۳؛ سیدامامی و هوشنگی، ۱۳۹۵: ۴). پدیده قوم‌گرایی برای برخی از کشورها، چالش‌های متعددی در برداشته و دولت‌ها در این کشورها در پاره‌ای از مواقع با بحران‌هایی گوناگون مواجه‌اند که وحدت و انسجام داخلی آن‌ها را مورد تهدید قرار داده (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۵۸) و سؤالات اساسی را درباره نحوه پاسخگویی به مسائل ناشی از این تنوع مطرح ساخته است. حکومت‌ها نیز با رویکردهای مختلف، سیاست‌هایی را برای مدیریت راهبردی تنوع در راستای منافع خود طراحی و اجرا کرده‌اند. در هر یک از این الگوها از یک سو اهداف و رویکردهای نظام سیاسی و از سوی دیگر مدل تنوع موجود در جامعه، نقش اساسی را ایفا می‌کند و منجر به شکل‌گیری سیاست قومی مشخص و مختص به آن نظام سیاسی می‌شود (سیدامامی و هوشنگی، ۱۳۹۵: ۴).

جمهوری اسلامی افغانستان نیز از جمله کشورهای می‌باشد که دارای ساختار ناهمگون و چندقومی است و مسئله قوم و قومیت‌گرایی آفت بزرگ وحدت و منشأ اختلاف و شقاق بر پیکره اجتماعی جامعه افغانستان از دیرباز تاکنون بوده و یکی از موانع جدی برقراری وفاق و انسجام ملی، همگرایی و توسعه سیاسی در این کشور شده است (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۲). البته در افغانستان از بدو تأسیس آن به‌عنوان کشور مستقل (۱۷۴۷) به این پدیده توجه گشته و برای مهار و مدیریت آن در دوره‌ها و دولت‌های مختلف با توجه به تنوع و ویژگی‌های قومیت‌های افغان از یک سو و از سوی دیگر نوع نگاه به شرایط حاکم بر منطقه و منافع ملی و نظام‌های سیاسی این کشور، اقدام به سیاست‌گذاری شده است. سیاست‌هایی که در کنار مطلوبیت و نتایج ملموس آن‌ها، گاهی در طراحی و گاهی در اجرا همراه به کوتاهی‌ها و مشکلات نیز بوده و گاهی هم با مقاومت‌های جامعه افغان چه به دلیل سنتی و قبیله‌ای بودن آن و چه به دلیل مداخله عنصر خارجی مواجه شده‌اند؛ در مجموع وضعیتی را به‌وجود آورده که هنوز پدیده قومیت‌گرایی در افغانستان برجسته بوده و کماکان جامعه و دولت این کشور نمی‌توانند نفس راحت از ناامنی و بی‌ثباتی آن بکشند.

پژوهش حاضر به دنبال این است که سیاست‌گذاری قومیت در دوره‌ها و دولت‌های مختلف افغانستان معاصر را توضیح و توضیح داده و آسیب‌ها، مشکلات و موانع آن را شناسایی و در نهایت راهکار مناسب برای مهار و مدیریت مؤثر پدیده تنوع قومی در افغانستان را پیشنهاد کند.

پیشینه تحقیق

در خصوص مسائل قومی و سیاست‌گذاری اقوام و تنوعات فرهنگی و اجتماعی در افغانستان، تحقیقات و مقاله‌های متنوعی نوشته شده است که به‌طور کلی می‌توان آن را در شش قالب ذیل گنجانید: در قالب اول، پدیده قوم و قومیت‌گرایی منفی بوده که تنها «بر محور پشتونیسیم» بررسی شده و سیاست‌گذاری قومی دولت‌های افغانستان «ناکام و مبتنی بر تعصب» است. می‌توان در این خصوص از مقاله «توسعه سیاسی افغانستان و نقش بازدارنده قومیت‌گرایی در شکل‌گیری آن»، نوشته محمدعلی میرعلی بیداخوایدی و محمد محسنی اشاره کرد. قالب دوم از شدت اختلافات مذهبی، زبانی و به‌ویژه قومی میان «همه اقوام افغانستان» بی‌آنکه تفاوت آن را قائل شود، سخن می‌گوید و ناکامی سیاست‌گذاری قومی دولت‌های افغانستان را در ضعف آن‌ها که بیشتر ناشی از «مداخله عنصر خارجی» بوده است، می‌داند. پایان‌نامه حفیظ‌الله حفیظ با عنوان «بررسی تطبیقی نقش ایران و عربستان سعودی در مدیریت منازعه افغانستان (۲۰۱۷-۲۰۰۱)» از این جمله نوشته‌ها می‌باشد. قالب سوم پدیده تنوع و تضاد قومی در افغانستان را «یگانه فکتوری» نمی‌داند که در طول تاریخ بر سیاست‌های عمومی دولت‌های افغانستان سایه افکنده و آن‌ها را از توسعه باز داشته، بلکه دیگر فکتورهایی همچون «منابع ضعیف اقتصادی، عدم حمایت سیاسی بین‌المللی و در مجموع ضعف قدرت ملی» نیز در آن سهم بوده‌اند. در این مورد از مقاله حمایت زیر عنوان «Ethnic Factor in Afghanistan» اشاره می‌شود. مقاله «حقوق اقلیت‌های دینی و قومی در اسناد بین‌المللی و قوانین افغانستان»، نوشته ایوب اصیل که در قالب چهارم می‌گنجد، مشکل سیاست‌گذاری قومی و دینی افغانستان نوین در بخش طراحی نه بلکه در «مرحله اجرا» آن دانسته که باعث «نگاه دوگانه و چندگانه دولت» در برابر اقوام ساکن در افغانستان شده است. در قالب پنجم، پدیده قوم و قومیت‌گرایی را به «دید مثبت» و حتی ظرفیت و فرصت دانسته و سیاست‌گذاری دولت‌های افغانستان را نیز «تلاش مثبت هرچند همراه به مشکلات» تلاقی شده است. مقاله ولی‌احمد نوری زیر نام «افغانستان گلستان اقوام (قسمت ۳۵)» مصداق این ادعا است. سرانجام مقالات و کتاب‌های ژورنالی و تجاری که «پراکنده و فاقد هدف، روش و نتیجه مشخص‌اند»، قالب ششم را شکل می‌دهد. بیشترین نوشته‌ها در زمینه مقوله قوم و سیاست‌گذاری قومیت مربوط به همین بخش می‌شود که به دلایلی از یادآوری آن‌ها پرهیز شده است.

در پژوهش حاضر تلاش بر این خواهد بود که مسیر جدا و مستقل از شش قالب اشاره شده، تعقیب شود و راه را برای قالب هفتم فراهم کند. قالبی که در آن همه موارد از جمله زمان، دوره، نظام سیاسی، شرایط کشور، تنوع اقوام و سهم آن‌ها در منازعات از یک‌سو و سیاست‌گذاری‌های دولت‌های مختلف

افغان در قبال آن‌ها از دیگر سو، مدنظر گرفته و تا حدی ممکن از سودجویی پرهیز و بی‌طرفی علمی و اخلاقی حفظ شود.

جدول شماره ۱- پیشینه تحقیق

| دسته‌بندی | آثار | نویسنده‌ها | استدلال |
|-----------|---|--|---|
| ۱ | توسعه سیاسی افغانستان و نقش بازدارنده قومیت در شکل‌گیری آن | محمدعلی میرعلی بیداخوایدی و محمد محسنی | سیاست‌گذاری قومیت در همه دولت‌های افغان مبتنی بر تعصب و برتری طلبی یا همان پشتون‌پسند بوده که جلوی توسعه سیاسی در افغانستان را گرفته است. |
| ۲ | بررسی تطبیقی نقش ایران و عربستان در مدیریت منازعه افغانستان (۱۷-۲۰۰۱) | حفیظ‌الله حفیظ | در طول تاریخ افغانستان، نسبت به همکاری، بیشتر اختلافات مذهبی، زبانی و به‌ویژه قومی میان همه اقوام افغان وجود داشته؛ که دولت‌های افغانستان در مدیریت آن به‌ویژه به دلیل مداخله کشورهای خارجی ناکام مانده است. |
| ۳ | Ethnic Factor in Afghanistan | M. Saleem Mazhar Samee Ozair Khan And Naheed S. Goraya | تنوع و تضاد قومی یگانه فکتوری نیست که در طول تاریخ بر سیاست‌های عمومی دولت‌های افغان سایه افکنده و آن‌ها را از توسعه باز داشتند، بلکه دیگر عوامل همچون منابع ضعیف اقتصادی، عدم حمایت سیاسی بین‌المللی و در مجموع ضعف قدرت ملی نیز در آن سهم می‌باشند. |
| ۴ | حقوق اقلیت‌های دینی و قومی در اسناد بین‌المللی و قوانین افغانستان | ایوب اصیل | مشکل سیاست‌گذاری قومی و دینی در افغانستان نوین در بخش طراحی نه بلکه در مرحله اجرا آن می‌باشد که باعث نگاه دوگانه و چندگانه دولت در برابر اقوام مختلف افغان شده است. |
| ۵ | افغانستان گلستان اقوام | ولی احمد نوری | پدیده قوم و قومیت‌گرایی در افغانستان ظرفیت و فرصت برای بقاء این کشور در طول تاریخ بوده و افغانستان را مزین کرده است؛ هرچند همراه به مشکلات، دولت‌های افغان نیز در این عرصه تلاش‌های مثبت خود را انجام داده‌اند. |
| ۶ | مقالات و کتب ژورنالی و تجاری | مختلف و متعدد | پراکنده و فاقد هدف، روش و نتیجه مشخص. |

مفاهیم و چارچوب نظری

۱- قومیت و گروه‌های قومی

قومیت، معادل کلمه Ethnicity، اولین بار در سال ۱۹۵۳م توسط دیوید رایزنم به کار رفته است؛ اما ریشه لغوی آن از واژه قومی Ethnic است بسیار قدیمی‌تر که خود از واژه یونانی Ethnos مشتق شده است. در یونان باستان، واژه Ethnos به قبایل کوچنده‌ای اطلاق می‌شد که هنوز در شهرها با پلیس‌ها مستقر نشده بودند؛ بنابراین، در این مفهوم تقابل نوع زیست شهری با زیست غیرشهری و تقابل خداباوری شهروندان و بی‌دینی بودن قوم‌ها قابل ملاحظه است (مهکویی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۸۸۹). اصولاً واژه [و مفهومی] قومیت تا اوایل قرن بیستم، کمتر مورد استفاده دانشمندان علوم اجتماعی قرار می‌گرفت. توجه محققان رشته‌های انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی به این واژه‌ها به دنبال گسترش مطالعات مربوط به گروه‌های اقلیت نژادی، مذهبی، زبانی و ملیت‌های ملی و نژادی به‌ویژه به دوران محبوبیت نظریه «کوره مذاب»^۱ برمی‌گردد (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۳). بر اساس این نظریه، جامعه و فرهنگ آمریکایی به کوره مذابی تشبیه می‌شد که همه این گروه‌های قومی [غیرانگلو ساکسون] [یهودیان، ایتالیایی‌ها و...] را که از مناطق گوناگون جهان به آمریکا مهاجرت کرده بودند، در خود حل می‌کرد. نقد این نظریه از سوی برخی از محققان علوم اجتماعی در اوایل دهه ۱۹۶۰م، باعث توجه بیشتر به این مباحث و استفاده گسترده‌تر از آن شد. از سال‌های دهه ۶۰م به بعد، این مفاهیم در رابطه با بررسی مسائل آمریکای شمالی و اروپا و بعدها، مسائل جهان سوم به کار گرفته شد و شهرت جهانی یافت. بدین ترتیب، گروهی قومی در ابتدا مفهومی مذهبی داشت و به گروه‌هایی که به مسیحیت نگروریده بودند، اشاره می‌کرد. پس از مدتی، این واژه، مفهومی نژادی به خود گرفت و برای مدت‌ها، نمونه و مصداق بارز گروه‌های قومی را گروه‌های نژادی گوناگون در نظر می‌گرفتند. در این دوران، مفهوم مذهبی قومیت و گروه‌های قومی به تدریج منسوخ شد. در مرحله سوم، مفاهیم مذهبی و نژادی گروه‌های قومی کم‌رنگ شده و جنبه فرهنگی به خود می‌گیرد؛ یعنی معنای آن بسیار گسترده شد و بنابراین، همه گروه‌هایی که از لحاظ زبان، مذهب، رنگ پوست و نژاد با گروه‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند، گروه‌های قومی قلمداد می‌شوند (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۶۵-۶۴).

همین دلیل است که میان محققان علوم اجتماعی، نگرش واحدی نسبت به قومیت و گروه‌های قومی وجود ندارد و همه بر سر ملاک‌های تعیین‌کننده قومیت و گروه‌های قومی توافق ندارند. از نظر برخی محققان، نژاد، ملاک معتبر برای گروه قومی بوده و از نظر دیگران، مذهب یا زبان معیار قابل اعتنا است. علاوه بر این، مشکلات وقتی آشکار می‌شود که این ملاک‌ها و مفاهیم را در تحلیل جوامع

پیچیده‌ای مانند کشورهای خاورمیانه به کار می‌گیریم. در اینجا نیز ویژگی‌های خاصی سبب ایجاد مرزبندی‌های قومی می‌شود؛ به طور مثال در کشورهای نظیر لبنان، اختلافات مذهبی و تنوع مذاهب، عامل تعیین‌کننده و مرز میان گروه‌های قومی است. در کشورهای چون افغانستان و ترکیه، زبان ملاک اصلی عنوان می‌شود (احمدی، ۱۳۷۸: ۴۸). در ایران هر دو عامل یعنی زبان و مذهب، نقش عمده‌ای در شناسایی گروه‌های قومی ایفا می‌کنند (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۶۵). درحالی‌که رخدادهای جنجال‌آفرین گاه‌وبیگاه نیز هر از گاهی افکار عمومی جهان را به مظاهر نژادگرایی و تبعیض نژادی در کشورهای اروپایی و آمریکا جلب می‌نماید.

با همه این‌ها، همه نویسندگان مبحث قومیت بر این اعتقادند که قومیت هم دارای مؤلفه‌های ذهنی (Subject) و هم دارای مؤلفه‌های عینی (Object) است که عبارت‌اند از علاقه، آگاهی ذهنی، تعلق، منافع مشترک، اشتراک عینی و فرهنگی در زبان، دین، تاریخ و سرزمین چه در حال و چه در گذشته زندگی آنان. درواقع عملکرد اساسی قومیت، پیوند افراد منفرد و تشکیل گروه است و به این گروه یاد می‌دهد که به کجا تعلق دارند و به چه کسی می‌توانند اعتماد کنند؛ بنابراین قومیت بر اساس رفتار، آیین‌ها و ارزش‌های مشترک بنا می‌شود و حدود این اشتراکات، مشخص‌کننده مرز رفتار متقابل گروه‌های قومی است (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۶۶).

۲- گروه‌های اقلیت

گروه اقلیت از آن جهت «اقلیت» خوانده می‌شوند که از نظر جمعیتی تعداد کمتری را در مقایسه با گروه اکثریت دارا هستند و از نظر عناصر و الگوهای فرهنگی از سایر اقوام قابل تشخیص می‌باشند. این تمایزات [گاهی] برخورد متفاوتی از سوی دولت مرکزی را به دنبال دارد که در نهایت باعث تقویت احساس مشترک (همدردی) بین آن‌ها می‌شود (گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۷۶). در حقیقت اقلیت دربرگیرنده آن دسته از گروه‌های انسانی است که سوای استثنایی چند، در شرایطی حاشیه‌ای و در موقعیتی ناشی از فرودستی کمیتی و درعین‌حال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حتی فرهنگی قرار دارند. واقعیت در اقلیت بودن به فرجام مستلزم آن است که گروه از نظر حقوقی و جامعه‌شناختی در وضعیتی از کهنتری و خواری قرار گیرد و این به نوبه خود واقعیتی کمی و اختلافی و متأثر از شرایطی از وابستگی و یا احساس وابستگی است (مهمکویی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۸۹۲). به‌طور کلی اقلیت‌ها از منظر سرزمین و زیستگاه به دو گروه، اقلیت‌های منسجم و دارای سرزمین و فضای جغرافیایی دیرینه که می‌توان از آن به اقلیت‌های اکولوژیکی تعبیر نمود و اقلیت‌های بدون سرزمین و غیر منسجم و پراکنده در میان اکثریت که می‌توان از

آن به اقلیت‌های اجتماعی یا ادغام‌شده تعبیر نمود، تقسیم می‌شوند. اقلیت‌ها در اشکال مختلف، قلمروهای مختلف و اندازه‌های مختلف وجود دارند که ویژگی مشترک همه آن‌ها، میل درونی و احساس علاقه نسبت به ارزش‌ها و صفات اختصاصی خود می‌باشد. اگر اقلیت از وزن ژئوپلیتیکی قابل توجهی نسبت به اکثریت پیرامونی برخوردار باشد دچار نوعی احساس خوداتکایی، جدایی و استقلال سیاسی می‌شود و [به تبع آن] مطالبات خود را از اکثریت نظیر خودمختاری، خودگردانی، حقوق شهروندی برابر و نهایتاً استقلال سیاسی را مطرح می‌کند (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۹۳-۹۲)؛ چیزی که تأمل، توجه جدی و سیاست‌گذاری مدیریت و مهار به وقت آن، از دولت‌ها و نظام‌های سیاسی حاکم را لازم می‌دارد.

۳- دولت

اگرچه تعریف واحد از دولت بسیار دشوار است و گاهی کاربرد آن نسبت به حکومت و نظام سیاسی نیز به اشتباه گرفته می‌شود، ولی در نوشته حاضر، دولت به عنوان نهاد سیاسی‌ای خاص که مدعی نسبتاً موفق اعمال زور انحصاری مشروع در قلمرو معین بوده، مدنظر است. این نهاد، عناصری لازم و کافی دارد که عبارت‌اند از زور، قلمرو، انحصار و مشروعیت. این عناصر تک‌تک در حکم شرایط لازم دولت هستند و جملگی شرایط کافی دولت را تشکیل می‌دهند. ولی چنین ادعایی به این معنا نیست که دولت در این حداقل متوقف می‌شود و یا باید متوقف شود. چون محقق شدن عناصر چهارگانه به نوعی نیازمند عناصر و شرایط دیگری یا به عبارتی عناصر تکمیلی دولت (مانند بروکراسی، مالیات، ملت و ملیت، دموکراسی، شهروندی و نظام دولت‌ها) است (محمدی، ۱۳۹۴: ۷۸-۷۷). به‌رحال، انتخاب دولت (State) به این مفهوم از این جهت است که بسته به قانون اساسی و مناسبات سیاسی - حقوقی رسمی هر کشوری، نهادهایی چون قوه مقننه، حکومت (Government)، دادگاه‌ها و... در فرایند سیاست‌گذاری عمومی و به‌ویژه سیاست‌گذاری قومیت دخیل هستند و می‌باشند.

۴- الگوها و مدل‌های سیاست‌گذاری قومیت

سیاست‌های قومی عبارت‌اند از نوع استراتژی‌هایی که از طریق آن می‌توان تعاملات و روابط میان اقوام و دولت و مجموعه حاکمیت از یک سو و روابط میان اقوام با یکدیگر و با بدنه جامعه ملی از سوی دیگر را تنظیم و تحت قاعده و نظم درآورد و متناسب و همسو با سایر سیاست‌های کلان موجود تغییر داد. درواقع سیاست‌های قومی نحوه مواجهه، برخورد و تعامل دولت‌ها و حکومت‌ها با گروه‌های قومی و

فرهنگی درون قلمرو سیاسی و جغرافیایی (سرزمینی) را مشخص می‌سازد. با این حال، می‌توان عناصر آن به شرح زیر برشمرد:

(الف) هدف‌گذاری: مرحله‌ای (مقصودی) است که نتیجه سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبرها به آن منتهی می‌شود.

(ب) سیاست‌ها: شامل مجموعه رویکردها، رفتارها و اقدامات است.

(ج) برنامه‌ها: راهبردها، راهکارها و مجموعه اقداماتی که ماهیت و محتوای سیاست‌ها را از حوزه انتزاعی عینیت بخشیده و از قوه به فعل تبدیل می‌کند.

(د) ابزار و وسایل: مجموعه امکانات مادی و معنوی و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعلی است که برای تحقق سیاست‌ها و برنامه‌ها به کار گرفته می‌شوند.

(ه) روش‌ها: شیوه‌ها و مکانیسم‌هایی هستند که متناسب با نوع سیاست‌ها و برنامه‌ها، نوع ابزار و وسایل مورد نیاز برای اجرای آنان را تعیین می‌کنند. بدیهی است که نوع روش‌ها و ابزارها و ملاحظات اجرایی در سیاست‌های قومی تابعی از اهداف تعریف شده است؛ بنابراین ملاحظات سیاست‌های قومی را می‌توان مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها، رویکردها، برنامه‌ها و اقدامات، روش‌ها، ابزارها و وسایلی تعریف کرد که از سوی حکومت‌ها برای مدیریت مؤثر و کارآمد و اداره جامعه در حوزه‌های کلان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی طراحی و پیگیری و اجرا می‌شوند (غلامی شکارسرای، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۱۷).

در ادامه بحث، سه الگوی عام تنظیم روابط گروه‌های هویتی که عبارت‌اند از روش سلطه، تقسیم قدرت و ادغام اجتماعی مورد توجه قرار خواهند گرفت. هریک از این روش‌ها حول محور دو مؤلفه محوری اجبار و اجماع قابل دسته‌بندی‌اند و سازوکارهای آن‌ها مرزهای میان اجبار تا اجماع را شامل می‌شود. برآیند کلی چنین روش‌هایی نیز به ترتیب یکسان‌سازی (Assimilation)، سیاست جذب اجتماعی (Social inclusion) و کثرت‌گرایی ائتلاف‌ساز (Coalition pluralism) است (نظری و سازمند، ۱۳۹۴: ۱۱۲).

۴-۱. الگوی همانندسازی یا روش سلطه با هدف یکسان‌سازی

در آغاز، این مفهوم در علوم طبیعی به کار می‌رفت و به معنای جذب و هضم مواد در بدن بود، ولی بعدها، در جامعه‌شناسی به معنای فرآیند پذیرش ارزش‌ها، الگوها و سبک زندگی گروه برتر توسط افراد و گروه‌هایی از جامعه به تدریجی که در بطن گروه برتر جذب و هضم شوند، به کار رفت (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۴۴). نظریات وحدت یا همانندسازی (تطبیق یا شبیه‌سازی یا یکدست‌سازی و یا هم یکسان‌سازی)، راه‌حل

را در پاک کردن صورت مسئله و استحاله اقلیت در اکثریت می‌دانند. همانندسازی را می‌توان فرآیند ادغام دائمی اعضای یک گروه قومی و فرهنگی مهاجران و یا دیگر اقلیت، در یک جامعه بزرگ‌تر دانست (الوانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۹)؛ به عبارت دیگر، روش سلطه با هدف یکسان‌سازی ناظر بر تلاش دولت‌ها برای استحاله ارزش‌ها و ممیزات هویتی گروه‌های مختلف در جریان ارزش‌های کلان (ملی) از طریق به‌کارگیری ابزارها و شیوه‌های مستقیم و بعضاً غیر منطف سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی است که به‌گونه‌ای ساختاری و بدون لحاظ ظرافت‌های لازم، به‌صورت مسالمت‌آمیز (برابری در فرصت‌ها، تشویق و ترغیب) و غیر مسالمت‌آمیز (شامل تکنیک‌های مجازات بدنی، زندان، محرومیت، تبعید، تحقیر، کوچ اجباری و نسل‌کشی) پیگیری می‌شود. هدف سیاست‌های یکسان‌سازی عبارت است از ترکیب (جذب) زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به‌منظور ایجاد جامعه‌ای بدون تفاوت‌های هویتی که هدف آن کاهش اختلاف فرهنگی و ساختاری بین گروه‌های مختلف و ایجاد جامعه‌ای متجانس و همگن است (نظری و سازمند، ۱۳۹۴: ۱۱۴).

بنابراین، در صورت تحقق کامل این سیاست‌ها و در نقطه اوج این فرآیند، جامعه‌ای متجانس و همگن خواهیم داشت که در آن، بین گروه‌ها از حیث نژادی یا فرهنگی، تفاوتی وجود ندارد. از ین‌رو، قومیت به‌عنوان ملاکی برای توزیع نابرابر ثروت و قدرت، چندان نقش مؤثری نخواهد داشت. شهروندان نیز فقط به‌عنوان «افراد» و نه «اعضای دستجات» و یا گروه‌های قومی محسوب می‌شوند و در نتیجه نمی‌توانند هیچ‌گونه ادعایی علیه دولت داشته باشند. البته قابل به‌ذکر است که همانندسازی کامل تقریباً امکان‌پذیر نیست، چراکه گروه‌های اقلیت، تمامی هویت خود را از دست نمی‌دهند و بخشی از فرهنگ خود را داخل گروه و محیط خود حفظ می‌کنند، مانند فولکلورهای محلی که پناهگاه طبیعی ادبیات قومی و محلی است. افزون بر این، در عصر جهانی‌شدن، سیاست‌های یکدست‌سازی فرهنگی، مذهبی، قومی و نژادی نسبت به گذشته با چالش‌هایی جدی مواجه شده و عملاً محکوم به شکست‌اند. چون محدودیت‌هایی که ابزارها و امکانات جهانی‌شدن برای این دست از سیاست‌ها ایجاد می‌کنند، فراوان بوده و دولت‌ها توانایی و سیادت گذشته را برای اعمال و به‌کارگیری آن را ندارند. همچنین در حال حاضر جمعیت‌ها، گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلف، در حال ایفای نقش و بازیگری بوده و توانایی بیشتری برای معرفی و ادامه حیات خویش یافته‌اند؛ چه از طریق مهاجرت‌های دسته‌جمعی، چه از طریق انتشار کتاب و نشریه‌های مختلف و یا هم از راهی مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۷۰-۶۹).

۴-۲. الگوی تکثرگرایی یا روش تقسیم قدرت با هدف جذب و ادغام اجتماعی

مفهوم تکثرگرایی، اولین بار توسط جی.اس. فرنیوال (J.S. Furnival) ابداع شد. وی برای نشان دادن جوامع چندگانه، از جوامع برمه و اندونزی استفاده کرد. افرادی با پیشینه بسیار متفاوت قومی، یکدیگر را نمی‌دیدند، مگر در بازار؛ یعنی جایی که باید کالا و خدمات به گروه‌های دیگر ارائه می‌دادند. بازار، چسبی بود که گروه‌های مختلف را همچون تکه سنگ‌های یک موزاییک کنار یکدیگر نگه می‌داشت. در واقع موزاییک، استعاره مفیدی برای تکثرگرایی است؛ یک موجودیت مسطح متشکل از عناصر متعدد و مجزا و متمایز (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۷۲).

این دسته از نظریه‌ها به دنبال پرهیز از هرگونه اقدامی که منجر به بروز تنش میان اقلیت و اکثریت می‌شود، است. کثرت‌گرایی که اغلب در جوامع لیبرال رواج دارد، می‌توان دیدگاه لیبرالیسم را اصالت بی‌طرفی دولت در امور مربوط به اقلیت‌ها نامید (الوانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۸). بارزترین نمونه کاربست چنین روشی، نظام فدرالی ایالات متحده است که در دهه‌های ۱۹۷۰ بعد به سوی این سیاست گرایش یافته است. یکی از تقاضاهای مهم مناطق فدرالی شده قومی، تأثیرگذاری بیشتر در حکومت مرکزی به عنوان ابزاری برای حفظ منافع خود و مخصوصاً تقویت ادعاهای خود بر سر منابع مالی حکومت می‌باشد که در نهایت به رقابت منطقه‌ای مبدل می‌شود؛ به‌ویژه زمانی که واحدهای تشکیل‌دهنده حکومت فدرال، نماینده اجتماعات قومی مختلف نیز باشند شدیدتر و حادث می‌گردد. یکی از بدیل‌ها برای فدرالیسم قومی در جهت کاهش ستیزه‌جویی قومی در این مناطق، تبدیل مناطق قومی به چندین ایالت و استان می‌باشد. در این صورت، هر کدام از این واحدها به‌منظور کسب بهره و سود مجزا برای خود و به حداکثر رساندن سهم خود در خدمات و بودجه حکومت مرکزی تلاش خواهند کرد و بنابراین نقش مؤلفه‌های قومی در رفتار سیاسی آن‌ها کاهش پیدا می‌کند. علی‌رغم وجود مناطق قومی عمده، هیچ ایالتی به‌تنهایی قادر نمی‌باشد که ثبات حکومت مرکزی را تهدید کند (نظری و سازمند، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

قابل به ذکر است که سیاست تکثرگرا با توجه به اقتضانات هر کشور و مبانی ایدئولوژیک آن در قالب نظریات و مدل‌های مختلفی نمود یافته است. برخی از این مدل‌ها عبارت‌اند از مدل چند فرهنگ‌گرایی، مدل تقسیم قدرت، مدل همگرایی سیاسی، فدرالیسم و سنتریتالیسم، مدل سیاست‌گذاری اجتماعی و ذیل آن مدل‌های دولت فراگیر، حکمرانی خوب و سرمایه اجتماعی، مدل توسعه و حافظه جمعی (سیدامامی و هوشنگی، ۱۳۹۵: ۸). ولی به‌طور کلی، دیدگاه تکثرگرایی که نقطه مقابل همانندسازی است، سازمان‌دهی پیکر سیاسی یک کشور را به‌نحوی مطلوب می‌داند که در آن هر خانواده فکری - عقیدتی، هم امکان و وسایل حراست از ارزش‌های خاص خود را دارا باشد و هم آن‌که به احقاق حقوق

خود نائل آید و زمینه لازم جهت مشارکت فعالانه در صحنه‌های سیاسی را به دست آورد. تحقق چنین نظامی، متضمن پذیرش نوعی بی‌طرفی از جانب قدرت حاکم و مشارکت نهادها و گروه‌های موجود در جهت اعتلای مصالح عمومی است. به عبارتی در جامعه کثرت‌گرا، تمامی گروه‌های فرهنگی، سیاسی و فکری پذیرفته‌شده و از طریق مشارکت و همزیستی، در عین حفظ ویژگی‌های خود، به یک نظام اجتماعی و سیاسی واحد، ملحق شده‌اند (رضاپور قوشچی و نادری، ۱۳۹۳: ۷۱).

البته نقدهای مختلفی بر سیاست چندفرهنگ‌گرایی (کثرت‌گرایی) وارد است. نقطه کانونی همه انتقادات این نکته است که این سیاست با برجسته‌سازی هویت‌ها و گروه‌بندی‌های فراملی در جهت تضعیف همبستگی ملی و جامعه‌ای عمل کرده و تشدید بالکانیزه‌شدن و بازخیزش نوقیله‌گرایی را موجب می‌شود. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت که چندفرهنگ‌گرایی و تنوع آن ابعاد ایدئولوژیک داشته که الزامات عملی خاصی را به همراه دارد و هویتی‌شدن، منازعه، تقابل و غیرت‌سازی از اهم آن‌ها است (سیدامامی و هوشنگی، ۱۳۹۵: ۹).

۳-۴. الگوی وحدت در کثرت یا روش ادغام‌گرایانه با هدف کثرت‌گرایی ائتلاف‌ساز

بر اساس این دسته از نظریات، بر کثرت در ضمن وحدت تأکید می‌شود؛ یعنی در عین این‌که به دنبال مسلط کردن یک فرهنگ واحد است، حقوق اقلیت‌ها را نیز به رسمیت می‌شناسد. چنین رویکردی به‌جای طرد و حذف تنوع قومی - فرهنگی بر پایه تحقق حقوق شهروندی نسبت به فرهنگ‌ها و زبان‌های موجود در قلمرو ملی و تعریف هویت ملی بر مبنای وحدت در کثرت استوار است (الوانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۹). در این روش بر اساس اصل اولویت و تقدم همیشگی حقوق جمعی و گروهی بر مصالح و منافع فردی، انسجام و همبستگی ملی از طریق کثرت در پرتوی اتحاد و تجمیع منافع، پیگیری می‌شود. در این وضعیت ضمن محوریت‌یابی اصولی نظیر تضمین مساوات، برابری فرصت‌ها، مشارکت داوطلبانه و حق تبدیل اقلیت به اکثریت از طریق آرای عمومی، دو سیاست در دستور کار قرار دارد:

الف. سیاست تفاوت (Political of Difference) که بر اساس آن نظام سیاسی با تأکید بر تفاوت‌های بنیادین اکثریت با اقلیت، از آن‌ها می‌خواهد این تفاوت‌ها را پذیرفته و خود را با آن سازگار نمایند.

ب. سیاست شناسایی (Political of Recognition) که بر اساس آن هویت اقلیت به رسمیت شناخته شده و بر همین اساس به مشارکت فراخوانده می‌شوند و در مقابل، اقلیت نیز به التزام به چارچوب ملی و رفتار در درون آن را گردن می‌نهند (نظری و سازمند، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۱۶).

در بینش اسلامی نیز تشکیل حکومت جهانی که مبتنی بر امت واحد جهانی - اسلامی باشد وجود دارد؛ اما به این معنا نیست که ملت‌ها، اقوام و آیین‌های دیگر، وجود خارجی نداشته باشند. حتی زمانی که اسلام در اوج قدرت بود، درصدد نابودی ملت‌ها و تبدیل آن‌ها به امت واحد از نظر آداب، رسوم و سایر ویژگی‌ها نبوده است. در واقع معیار امت واحد از نظر اسلام، داشتن عقیده توحیدی است؛ بنابراین، اسلام به جامعه جهانی با حفظ ملیت‌های مختلف منوط است، نه حذف آن‌ها (صوفی‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

جوامعی که متعهد به در پیش گرفتن سیاست ادغام و تلفیق شده‌اند، به‌رغم ترویج هویت ملی فراگیر، از تنش‌های ناشی از خصومت‌های قومی یا شوک‌های خشونت قومی مصون نیستند؛ یوگسلاوی سابق نمونه بارز چنین امری بود که دچار از هم‌گسیختگی و فروپاشی شد. چراکه این نوع سیاست دلالت بر نظامی دارد که در آن هر عضو گروه هویتی خاص، باید تصویری متفاوتی از خود عرضه کند و این در حقیقت ممکن است موجب بروز تنش و ستیزش شود. در این حالت، هویتی خاص که مورد دفاع قرار می‌گیرد و یا برجسته می‌شود، ممکن است خصلتی ارتجاعی به خود گیرد و مسائلی لاینحل را پدید آورد. از طرفی دیگر در این سیاست، هویت‌سازی صرفاً در انحصار دولت قلمداد می‌شود. درحالی که هویت فرایندی پیچیده، چندبُعدی و در معرض تحول است که از ابعاد و فضاهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و به‌طور کلی غیردولتی تأثیر و تأثر می‌پذیرد (دلایلی از منتقدین). با این‌همه، بیشتر منازعاتی که در میان جوامع قومی صورت می‌گیرد از طریق فرایندهای غیرخشونت‌آمیز مثل انتخابات و مبارزات تبلیغاتی رقابتی مدیریت می‌شود. سنگاپور نمونه مثبت چنین سیاستی است که توانسته است از طریق ایجاد سازوکارهای انتخاباتی و مدنی بر تعارضات هویتی و قومی فائق آید (نظری و سازمند، ۱۳۹۴: ۱۹-۱۱۸).

نگاهی به تنوع قومی و سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان

افغانستان کشوری تاریخ‌مند و مملو از افتخارات و دست‌آوردهای ارزنده‌ای است که به غنای تاریخی این جغرافیا، شهادت می‌دهند. سرزمینی که از احمدشاه ابدالی گرفته تا مولانا بلخی، از ابوریحان بیرونی و سلطان محمود غزنوی تا سیدجمال‌الدین افغان و بسیاری از افتخارات دیگر جهان را در بطن خود پرورش داده است. با وجود این اما طی سده‌های اخیر، افغانستان شاهد بی‌ثباتی‌ها و بی‌سامانی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پی‌درپی بوده که به جز دوره‌های محدود، کشور را درگیر جنگ و نزاع نگه داشته‌است؛ به‌ویژه در چهار دهه اخیر جنگ، آشوب و ناامنی مؤلفه‌هایی تأثیرگذار بر ایجاد و تداوم بحران سیاسی - اجتماعی در افغانستان بوده‌اند. لازم به ذکر است که مسئله وقوع و یا استمرار جنگ، آشوب و خشونت در

یک جغرافیای سیاسی، همواره عوامل متعددی چون شکاف‌های اجتماعی، تبعیض، عصبیت‌های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی، عوامل خارجی، موقعیت ژئوپلیتیکی و منافع گروه‌های ذینفع داشته و دارند؛ اما این باور شایع است که عنصر قومیت [مبتنی بر زبان] در عرصه قدرت سیاسی در افغانستان نسبت به هر عنصر دیگری پُررنگ‌تر است (حفیظ، ۱۳۹۷: ۴۸، ۴۹ و ۵۴).

افغانستان از نظر تنوع و تکثر قومی و فرهنگی، چهارمین کشور قاره پهناور آسیا (پس از هند، چین و مالزی) به شمار می‌رود. بیش از پنجاه گروه قومی با خصوصیات فرهنگی متمایز و صدها قبیله و عشیره؛ گویشوران و سخنگویان به بیش از سی زبان و گویش مستقل و پیروان مذاهب و فرقه‌های گوناگون اسلامی و معتقدان به سایر ادیان (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۱۸؛ Glatzer, 1-2: 1998) برای پنج هزار سال در قلمرو این سرزمین به سر می‌برده‌اند و متحدانه زندگی می‌کنند (Pervaz, 2015: 52; Mazhar and others, 2012: 98).

اگرچه آمار و ارقام مشخص و همه‌پذیری از تعداد و جمعیت اقوام افغانستان وجود ندارد؛ چون حکومت‌های افغانستان طرح مسائل قومیت را مغایر با وحدت و مصالح ملی و محل ثبات و امنیت کشور تشخیص می‌داده‌اند. از این‌رو، در سرشماری‌های که در دست هست، ذکری از اقوام و تعداد جمعیت آن‌ها در میان نیست. لیکن به‌طو کلی قانون اساسی [جدید افغانستان]، ۱۴ قوم را به رسمیت شناخته است: پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر و براهوی (حفیظ، ۱۳۹۷: ۵۴-۵۳). از جمله پنج قوم نخست به ترتیب پرجمعیت‌ترین اقوام کشور هستند و در عرصه عمومی نقش اصلی را به عهده دارند (Barield, 2005: 5-6). این درحالی است که در دولت محمداشرف غنی، سادات افغانستان نیز به‌عنوان قوم مستقل به رسمیت شناخته شد (خبرگزاری دید، ۲۵ اسفند/حوت ۱۳۹۷). البته در تازه‌ترین سرشماری که از سوی اداره ملی احصائیه (آمار) و معلومات افغانستان اعلام شد، تعداد مجموع جمعیت کشور بیش از ۳۲ میلیون نفر حساب شده است (<https://www.bbc.com/persian/afghanistan-48953203>).

درواقع از سال ۱۵۰۶م، با برچیده‌شدن دستگاه خاندان تیموری در هرات در باختر افغانستان، هم‌زمان دو پدیده پا گرفت. تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای، زبانی و مذهبی مردمان مبنای تقسیمات جغرافیایی قرار گرفت تا بر پایه ویژگی‌های طبیعی مناطق. ازبک‌ها در مناطق شمالی قدرت را به دست گرفتند، امپراتوری صفوی سرزمین‌های پهناور در باختر افغانستان را زیر نفوذ خود داشت و مناطقی در

جنوب و جنوب خاوری زیر سایه مغولان بود. رقابت قدرت‌های بیرونی و کشمکش‌های درونی میان واحدهای فتودالی بیش از دویست/دو صد سال به درازا کشید و در این برهه زمانی بود که آن دو ویژگی مهم شکل گرفت: یکی خودآگاهی قومی و دیگری سیاسی شدن مذهب. در کنار خودآگاهی قوم پشتون که در سنجش با دیگر گروه‌های قومی پرجمعیت‌تر بود و حوزه جغرافیایی پهناورتری در اختیار داشت و از همین رو نقشی برجسته و کارساز در همه زمینه‌های زندگی در افغانستان بازی می‌کرد، شکاف مذهبی میان اکثریت سنی و اقلیت شیعه نمایان‌تر شد، به‌ویژه که دولت صفوی سیاست ترویج مذهب شیعه در مناطق باختری افغانستان را به شدت پیگیری می‌کرد؛ بدین‌سان، تفاوت‌های مذهبی رنگ سیاسی یافت. از این موقع بود که پشتون‌ها نقش برجسته‌تری در رابطه با مرکز یافتند. چون مالیاتی که آن‌ها می‌پرداختند و به پشتون‌های مالیات‌پرداز (qalang) معروف بودند، مهمترین درآمد حکومت برای اداره کردن کشور به‌شمار می‌رفت. همچنین پشتون‌های ساکن کوهستانی نیز گرچه از دید اقتصادی چندان اهمیت نداشتند، ولی ستون فقرات نیروهای رزمی کشور را تشکیل می‌دادند و از همین رو پشتون‌های سلحشور و افتخارآفرین (nang) نام گرفته بودند. این دو ویژگی، پشتون‌ها را در جایگاهی برتر از دیگر گروه‌های قومی قرار می‌داد، زیرا شریان‌های مالی و نظامی حکومت را در دست داشتند. بر همین پایه بود که احمدخان ابدالی توانست در سال ۱۷۴۷م، حکومت درانی را برپا کند؛ حکومتی که تا ۱۸۰۰م با اقتدار در سرتاسر افغانستان فرمان راند (دهشیار، ۱۳۸۷: ۸-۷).

به‌هرحال، عنصر قومیت‌گرایی در گذشته سیاسی افغانستان به‌همان حدی که پایه استحکام دولت و قدرت سیاسی بوده، در جهت بی‌ثباتی سیاسی هم عمل کرده است. خیلی‌ها معتقدند که راه رسیدن به قدرت سیاسی در افغانستان از دل اقوام می‌گذرد و قومیت تعیین‌کننده بسیاری از رفتارهای سیاسی است. این بدان جهت است که [احزاب] و اقوام مختلف و متنوع افغانستان، بیشتر از منظر قومی و قبیله‌ای در زدوخورد با یکدیگر به‌سر برده و هنوز در چارچوب فرهنگ و هویت مشترک ملی به یکدیگر نگاه نکرده‌اند (حفیظ، ۱۳۹۷: ۵۳-۵۲). به‌عبارتی دیگر، مسئله قوم و قومیت‌گرایی، آفت بزرگ وحدت و منشأ اختلاف و شقاق بر پیکره اجتماعی جامعه افغانستان از دیرباز تاکنون بوده و یکی از موانع جدی برقراری وفاق و انسجام ملی، همگرایی و توسعه سیاسی در این کشور شده است. علی‌رغم همزیستی طولانی اقوام، گروه‌های زبانی و خرده‌فرهنگ‌های موجود در افغانستان، نمی‌توان آن را به‌عنوان جامعه واحد که دارای هویت مشترک باشد به‌شمار آورد (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۲-۱).

به بیان دیگر، حاکمیت، همواره در افغانستان به دلیل این که جامعه در برابر دولت از قدرت بیشتری برخوردار بوده، مورد تجاوز اقوام و گروه‌های فروسرزیمینی قرار داشته است (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۵). ضعف دولت‌ها، یکی از ویژگی‌های بارز تاریخی افغانستان بوده که در کنار خود، عقب‌ماندگی [تقریباً] همه‌جانبه این کشور را نیز همراه داشته است. فقدان ظرفیت‌های جذب منابع، تقسیم منابع، اعمال زور و سامان‌دهی به کیفیت مناسبات اجتماعی که وظایف اساسی یک دولت مدرن است، در افغانستان فرصت تجلی پیدا نکرده‌اند. سردرگمی گسترده اجتماعی به جهت وجود گسل‌های عمیق و وسیع قومی، قبیله‌ای و زبانی در میان گروه‌های متعارض و اصولاً کل جمعیت، شرایط مناسب برای ناتوانی و شکست دولت به وجود آورده است؛ در نتیجه، «هویت افغان» را به یک هویت بسیار تقسیم‌شده مبدل کرده که سبب‌ساز این گشته است که میل و اراده همسوی ملی برای انسجام ملی وجود نداشته باشد (دهشیار، ۱۳۸۹: ۲۱). در مقابل، رهبران افغان از جمله «احمدشاه ابدالی»، «عبدالرحمان خان» و «امان‌الله خان» [و...،] به شیوه‌های گوناگون کوشیدند تا دولت مرکزی را نیرومند سازند و مناسبات اجتماعی، الگوهای ارزشی حاکم، معادلات قبیله‌ای ریشه‌دار و توازن نیروها را در راستای نیرومندتر کردن دولت مرکزی، دگرگون نمایند (حیدری و رهنمود، ۱۳۹۰: ۶۲).

سیاست‌گذاری‌هایی که از بدو تأسیس افغانستان به عنوان کشور مستقل، در دوره‌ها و دولت‌های مختلف مبتنی بر نوع نگاه به مقوله تنوع قومی، شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و با عنایت به ویژگی‌های این تنوع، اقدام به طراحی و اجرای آن شده در سه الگوی اشاره‌شده صورت‌بندی گردیده است که در ذیل از آن به اختصار یادآوری می‌شود:

۱- سیاست‌گذاری همانندسازی قومی

همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، از آغاز تشکیل افغانستان به عنوان کشور مستقل در سال ۱۷۴۷م، دولت بر محور قومیت تأسیس گردید (Warren, 2015: 19) و این موجب شد که نوعی رابطه دوسویه میان ساختار قدرت سیاسی و قدرت قومی ایجاد گردد. از یک طرف دولت به حمایت قبایل مختلف قوم پشتون برای حفظ سلطه و اقتدارش نیاز داشت و از طرف دیگر، پشتون‌ها دولت‌ها را کارگزار خود تلقی می‌کردند که موظف بودند در برابر حمایت‌هایشان، خواسته‌های را که وارد ساختار نظامی سیاسی می‌کردند تأمین و از آن‌ها دفاع نمایند (سجادی، ۱۳۸۰: ۶۲)؛ به‌ویژه بعد از دو [درواقع سه] جنگ افغان - انگلیس که پایه‌های ناسیونالیسم پشتون را در افغانستان استوار کرد و سبب شد که پشتون‌گرایی

در برابر خطر بیرونی، هم‌چون «ناسیونالیسم افغان» نهادینه شود و مشروعیت سرتاسری یابد (دهشیار، ۱۳۸۷: ۹).

بدین ترتیب، احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷-۷۲) که فردی [باهوش و نیز] مذهبی بود، از یک‌سو - با توجه به ظرفیت، قدرت و نقش پشتون‌ها که در امور نظامی و مالی و به‌ویژه در تأسیس افغانستان جدید داشتند - زمینه‌آلا گرفتار ناسیونالیسم پشتون را فراهم آورد و از سوی دیگر مذهب را به ابزار نیرومندی برای بسیج مردمان در پشتیبانی از حکومت مرکزی تبدیل کرد (دهشیار، ۱۳۸۷: ۸). او برای نخستین بار قدرت مرکزی را در چارچوب ارزش‌های بومی یعنی الگوهای رفتاری و هویتی پشتون‌ها پدید آورد. چون او دریافته بود برای این‌که بر پایه‌ی ترتیبات مستقر اجتماعی بتواند بیشترین نفوذ و اثرگذاری را داشته باشد، باید قدرت سیاسی در یک تن و در چارچوبی مشخص متمرکز شود. واقع‌گرایی به گونه‌ی بدوی آن، او را به این منطق و دریافت رهنمون شد. او در نزدیک به سه دهه فرمانروایی، در این مسیر گام برداشت و با بهره‌گیری از توانمندی‌های قبیله‌ای در چارچوب‌های مستقر سنتی به خواست خود نزدیک شد؛ در سرزمینی که دشمنی‌ها و درگیری‌ها بیشتر برآمده از «تفاوت‌های منطقه‌ای، قبیله‌ای و خرده‌قبیله‌ای است»، منطقی جلوه می‌کند که با تکیه بر قدرت یک قبیله و پاس‌داشتن نظام قبیله‌ای حاکم، به ایجاد دگرگونی‌ها پرداخته شود. احمدشاه در چارچوب‌های موجود، به هویت بخشیدن به افغانستان مدرن پرداخت؛ اما آنچه به دنبال بیرون رفتن او از صحنه آشکار شد این نکته بود در سرزمینی که بیشترین بهره‌ها نصیب گروه، قبیله، [قوم] و کسی می‌شود که بُرنده‌ترین سلاح را در اختیار دارد، نمی‌توان به برتری و پیروزی دست یافت، مگر این‌که ابزار تحکم چالش‌ناپذیر وجود داشته باشد. یک صدسال نابسامانی و درگیری‌های قومی و قبیله‌ای در افغانستان پس از مرگ احمدشاه ابدالی این واقعیت را بیش‌ازپیش آشکار ساخت (دهشیار، ۱۳۸۸: ۹۸). به بیان دیگر، ابدالی، امتیازاتی را که به قوم و قبایل پشتون (هرچند از ناچاری) اعطا نمود و این رویه توسط خلف وی نیز استمرار یافت، موجب برتری سیاسی و اقتصادی پشتون‌ها گردید و «عقل سیاسی» قبیله و قومیت‌محور به‌عنوان قاعده‌اساسی کنش سیاسی در جامعه افغانستان نهادینه شد. امری که هنوز هم استیلای خود را بر فرهنگ و عقل سیاسی افغانستان حفظ کرده است (میرعلی بیدخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۱۱).

دستیابی امیر عبدالرحمان خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) به قدرت و فرمانروایی او آغازی بود بر از میان رفتن این کاستی. «امیر آهنین» در ۲۰ سال فرمانروایی مقتدرانه‌اش همواره این نکته را در نظر داشت که برتری حکومت مرکزی ضعیف بر توده‌ها، قبایل، جنگ‌سالاران و رهبران محلی و به سخن دیگر چیرگی بر جامعه نیرومند را باید از راه برپا کردن ارتشی مدرن به‌دست آورد. اقتدار او با مقاومت‌های بسیار از

سوی رهبران قبایل و بزرگان مذهبی روبه‌رو شد و بیش از چهل قیام در برابر او پا گرفت که مهم‌ترین آن‌ها قیام قبایل غلجایی قوم پشتون در ۱۸۸۶م، ازبک در ۱۸۸۸ و هزاره از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ بود. این شورش‌ها، اهمیت ایجاد سازمانی اداری مجهز به نیروی نظامی برای برتری یافتن را بر او آشکار ساخت. امیر برای پایدار کردن قدرت مرکزی، بی‌نگرانی از اوضاع منطقه‌ای، به خواست مور تیمر دیورند (Mortimer Durand)، وزیر خارجه حکومت هند که زیر سیطره بریتانیا بود گردن نهاد و کشیده‌شدن خط مرزی دیورند را پذیرفت؛ چیزی که افغان‌ها هیچ‌گاه آن را پذیرفتنی نیافته‌اند. او ارتشی را بنیاد گذارد که بر پرداخت دستمزد ماهانه به افراد استوار بود و به‌هنگام مرگش یک صد هزار تن را در برمی‌گرفت. افراد داوطلبانه و برای داشتن درآمد به آن می‌پیوستند. قانون سربازگیری و نظام‌وظیفه عمومی را لویه جرگه (شورای بزرگ) در ۱۹۴۱ تصویب کرد. در آغاز سده بیستم، کمابیش ۵۰ درصد بودجه کشور به ارتش اختصاص می‌یافت که در راستای سیاست‌های امیر عبدالرحمان خان بود (دهشیار، ۱۳۸۸: ۹۹-۹۸). به‌عبارت دیگر، اصلاحات عبدالرحمان به‌منظور ارتقای ارتش مدرن و تأسیس مستخدمان غیرنظامی و دادگستری، تمرکزگرایی و مدرنیزاسیون در سطح وسیعی آغاز شد. وی بعد از شانزده سال جنگ با نیروهای شورشی در بخش‌های مختلف کشور توانست همه بخش‌های دولت را به قدرت مرکزی متصل نماید و نظام مدرن مالیاتی، ارتش، اطلاعات و پلیس را به‌وجود آورد (مصدق، ۱۳۸۵: ۶۳۰).

باوجود این‌همه، او در دستیابی به هدف بزرگ خود که اثرگذاری بر نظام قبیله‌ای و مهندسی‌ترییات اجتماعی برآمده از آن به سود حکومت مرکزی که در خود فرمانروا متجلی می‌شد ناکام ماند، زیرا لزوم ساماندهی ارتش بر پایه مجموعه‌ای از اصول و آیین‌های اداری و اجرایی را نادیده گرفت (دهشیار، ۱۳۸۸: ۹۸). همچنین او در راستای تصفیه قومی هرچند در اول در مقابله با همه اقوام برآمد، ولی درنهایت در مناسبات سیاسی - قومی پشتون و سیاسی-مذهبی سنی محصور ماند. یک نمونه آن این است که علمای درباری به دستور عبدالرحمان فتوا بر کافر بودن هزاره‌ها دادند و حکم جهاد علیه آن‌ها را صادر نمودند که در نهایت به جنگ خونین و تصفیه هزاره‌ها به پایان رسید (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۱۴؛ Ali, 2015: 3).

در زمان امیر حبیب‌الله خان (۱۹-۱۹۰۱) فرزند امیر عبدالرحمان خان به یمن بروز افکار آزادی‌خواهانه و هم به دلیل تفاوت‌های خصلتی‌ای که میان او و پدرش وجود داشت، تعدیل‌هایی در این سیاست به‌عمل آمد (سراج، ۹۸/۲/۸) و او دست به اقدامات اصلاحی [هرچند] محدودی زد و فضای سیاسی نسبتاً باز را به‌وجود آورد که زمینه‌های توسعه سیاسی (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۲۸۳) و نوگرایی سیاسی را فراهم کرد (غبار، ۱۳۶۸: ۲-۷۰۱ و ۷۲۳). با این‌همه، درواقع در زمان وی نیز توزیع قدرت سیاسی فراتر از

چارچوب پشتون‌نویسم صورت نمی‌گرفت و در ارکان دولت کدام موقعیت سیاسی برای دیگر اقوام در نظر گرفته نشده بود؛ تنها مدارایی که امیر نسبت به آن‌ها داشت (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۲۹۵).

با قدرت‌رسیدن محمدنادر خان (۳۳-۱۹۲۹) تا دهه [دموکراسی] (۷۳-۱۹۶۳)، گفتمان نواندیشی که توسط امان‌الله خان آغاز شده بود، به بند کشیده شد و به‌جای آن قوم‌گرایی مذهبی و سیاست‌های قومی از نو گرفته شد. نادرشاه برتری قومی و قومیت‌گرایی را تکثیر بخشید. به‌طور مثال، زبان دری را طرد و زبان پشتو را ترجیح داد. همچنین آزادی و حقوق مدنی مردم هزاره و شیعیان را دوباره تحدید نمود (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۸-۷).

بعد از مرگ نادرخان به دلیل این که جانشین وی محمد ظاهرشاه (۷۳-۱۹۳۳) بیش از نوزده سال سن نداشت و هنوز تجربه‌ای اداره مملکت را به‌دست نیاورده بود، کشور به دست عموهای شاه اداره می‌شد. در این دوره، تمامیت‌خواهی و قومیت‌گرایی به‌عنوان گفتمان نژاد برتر رونق پیدا کرد و سعی به عمل آمد تا تاریخ افغانستان بر اساس نظریه مذکور تدوین و تدریس شود (طنین، ۱۳۸۴: ۷۵). این تلاش‌ها - یعنی تکثیر ایدئولوژی پشتون‌نویسم یا به‌عبارتی نهادینه‌سازی حق انحصار حاکمیت پشتون‌ها به دلیل دارای اکثریت و به‌عنوان قوم برتر، به‌ویژه در دوران صدارت محمدهاشم خان (۴۶-۱۹۳۳) و محمدداود خان (۶۳-۱۹۵۳) که هر دو تحت تأثیر ایدئولوژی نازیسم هیتلری قرار داشتند، به اوج خود رسید (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۱۲). هاشم‌خان استقرار دولت مرکزی مقتدر را در رأس سیاست‌های خود قرار داد و با تکیه بر مذهب‌بیون، مخالفان دولت که به‌دنبال آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی بودند، به‌شدت سرکوب کرد (فرزانه‌پور و یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۰۵). همچنین داودخان که درصدد تسلط گفتمان «پشتون‌نویسم» بود، دیگر اقلیت‌های قومی به‌ویژه هزاره‌ها را گاهی سرکوب و گاهی از ورود آنان در پست‌های دولتی، مدارس و دانشکده‌های نظامی جلوگیری می‌کرد (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۸).

روی‌هم‌رفته، سیاست‌هایی برتری قومیت و همانندسازی قومی تقریباً سه دهه بعد از صدارت داودخان توسط دولت اسلامی مجاهدین (۹۶-۱۹۹۲) - هرچند که فاقد سیاست‌های منظم و حتی قانون اساسی بود - و امارت اسلامی طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶) دنبال می‌شوند. دولت مجاهدین تقریباً بر مبانی و اصول سنتی و اعتقادی افغان‌ها یعنی دین اسلام و قوانین شریعت استوار گردید و در جامعه افغانستان این‌گونه القاء شد که تنها الیت و یا گروه سرآمد مجاهدین قادر به تشکیل دولت در این کشور هست؛ اما دیری نپایید که ناهم‌خوانی ایدئولوژیکی در بین نخبگان سیاسی و توده مردم و همچنین اختلاف رهبران سیاسی و سران احزاب آشکار گردید (فرزانه‌پور و یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۱۳)؛ بنابراین، دولت مجاهدین

نه تنها نتوانست نظم جدیدی را ایجاد نماید بلکه جامعه افغانستان را در وضعیت هابزی «جنگ همه علیه همه» که در واقع بر مبنای قومی استوار بود، قرار داد. در واقع نزاع و درگیری آنان بود که موجب پیدایش گروه طالبان شد (تاجیک و شریفی، ۱۳۸۸: ۳۸). طالبان با تکیه بر پایه‌های سه‌گانه هویت تاریخی جامعه یعنی قوم‌گرایی، خویشاوندی و مذهب به قدرت رسیدند و کوشیدند حکومت مرکزی را هرچه بیشتر بر مذهب به‌عنوان بهترین ابزار اداره جامعه استوار سازند. آن‌ها برای استوار کردن پایه‌های اقتدار خود و یکپارچگی جامعه، کوشیدند از راه یکسان‌سازی، همه رهبران قبایل، فئودال‌ها، جنگ‌سالاران محلی و گروه‌های قومی و مذهبی گوناگون را زیر سلطه خود درآورند، بی‌آنکه خط‌کشی‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی را در نظر گیرند (دهشیار، ۱۳۸۷: ۱۲). البته هرچند که سیاست‌های طالبان بیشتر رنگ‌وبوی مذهبی داشت، اما در نهایت بر مبنای برتری پشتون‌ها و ادغام دیگر اقوام در چارچوب پشتون‌نویسم تمام می‌شد؛ از دین گرفته تا مذهب، زبان و لباس.

۲- سیاست‌گذاری تکثرگرایی قومی

فرمانروایی ده‌ساله شاه امان‌الله خان (۲۹-۱۹۱۹) نیز شاهد تلاشی دیگر در راستای فزونی‌دادن قدرت شخص فرمانروا بر قدرت رهبران قبایل و جنگ‌سالاران محلی بود. برخلاف احمدشاه ابدالی که بر قوم‌گرایی برای تقویت موضع و اقتدار فرمانروا پای می‌فشرد و عبدالرحمان خان که نهادسازی از راه ارتش را با توجه به واقعیات جامعه افغانستان کارساز می‌یافت، امان‌الله‌خان به تضعیف ارزش‌هایی که بر پایه آن رهبران قبایل، بزرگان مذهبی و برجستگان محلی به رویارویی با شخص فرمانروا در کابل می‌پرداختند، رو کرد. او که سخت شیفته دگرگونی‌ها در برخی کشورهای همسایه و منطقه به‌ویژه ایران و ترکیه شده بود، به این باور رسید که تا هنگامی که بستر ارزشی پابرجاست، کوشش برای انباشت قدرت از راه برپا کردن نهادهای تازه بیهوده است؛ به سخن دیگر، هرچند کار آسان‌تر است اما بازده آن اندک خواهد بود (دهشیار، ۱۳۸۸: ۹۹). از این رو، امان‌الله‌خان در تمام زمینه‌ها دست به نوآوری زد. از آن جمله تدوین قانون اساسی (۱۹۲۳)، تغییر سلطنت مطلقه به مشروطه، ممنوعیت تبعیضات قومی و مذهبی، تساوی اقوام و ملیت‌ها در برابر قانون، به رسمیت‌شناختن حقوق شهروندی برای همه افغان‌ها، آزادی رسانه‌ها، حذف امتیازات قبیله‌ای و صدها اصلاحات دیگر (میرعلی بیدآخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۷).

هدف امان‌الله‌خان، پدیدآوردن هویت ملی از راه چشم‌بستن بر همه گروه‌ها و قوم‌هایی بود که جامعه نیرومند و دولت مرکزی ناتوان را در افغانستان رقم می‌زدند. تجربه کمال آتاتورک او را به این باور رسانده بود که کم‌هزینه‌ترین و مطمئن‌ترین شیوه نیرومندتر کردن دولت در برابر جامعه افغان، تنها با

هجوم ارزشی امکان‌پذیر است. بدین‌سان، او کانون قدرت جامعه، یعنی ترتیبات سنتی و قبیله‌ای را نشانه گرفت و بر آن شد که «امپراتوری قبایل» را که شالودهٔ اقتدار جامعه بود از میان بردارد و هویت ملی و ناسیونالیسم استوار بر ارزش‌های نوگرایانه را جانشین آن سازد (دهشیار، ۱۳۸۸: ۱۰۰)؛ بنابراین، در واقع در تاریخ افغانستان برای اولین بار بود که تکثرگرایی قومیت و مذاهب در دورهٔ امان‌الله‌خان مطرح و به کانون و متن سیاست‌گذاری مبدل گشت.

این سیاست که بعداً با موانعی انحراف از مدرنیته، تخریب‌گرایی، تصفیۀ روشنفکران و نخبگان حکومتی از سیاست، عدم تدارک ارتشی قوی و وابستگی شدید به نظر رأی‌علماء در حکومت ۹ ماههٔ حبیب‌الله کلکانی (۱۹۲۹)، برتری قومی و انسداد در حکومت نادرخان و صدارت هاشم روبه‌رو شده بود، در صدارت شاه‌محمود خان (۵۳-۱۹۴۶) دوباره روی دست گرفته شد. اهداف اصلی صدراعظم، نخست «توسعهٔ سیاسی حکومت» و سپس «آزاد ساختن زندانیان سیاسی» بود. بدین ترتیب، مجلس لیبرال با تصویب قوانینی همچون آزادی رسانه‌ها منجر به رشد رسانه‌ها و مطبوعات شد که اهداف اصلی‌شان نظارت بر الیگارشی خانوادگی طبقهٔ حاکم و رهبران سنتی بود. با برقراری مجدد فضای باز سیاسی در افغانستان، رسالت و ماهیت لیبرالیستی مانیفست طبقهٔ متوسط این کشور شامل پارلمان، قانون‌گرایی، تشکیل احزاب سیاسی، عطای حقوق اجتماعی و قانونی به زنان، توسعه و مبارزه با سنت‌گرایی، به عبارتی تحدید غریزهٔ تداوم مجموعه‌ها بود (فرزانه‌پور و یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۶-۱۰۵)؛ اما همان‌طور که پیشتر اشاره شد، دیری نپایید که این رویکرد جای خود را به سیاست برتری قومی و ادغام دیگر اقوام در صدارت داودخان، خالی کرد.

روی‌هم‌رفته، در سال‌های اخیر دورهٔ محمدظاهرشاه (۷۳-۱۹۶۳) که به دههٔ قانون‌گذاری در افغانستان شهرت یافته است، اصلاحات نسبتاً مهمی در ساختار نظام سیاسی کشور به‌وجود آمد. در ۶۴-۱۹۶۳، قانون اساسی تدوین و امیدهای تازه در بازتولید گفت‌وگو نواندیشی ایجاد شد. این گام بزرگی در جهت توسعهٔ سیاسی و بنیادگذاری نهادهای دموکراتیک بود. به‌طور کلی، حکومت چهل‌سالهٔ ظاهرشاه فراز و نشیب‌های فراوان داشت. در برخی از دوره‌ها اختناق و استبداد بر فضای سیاسی و فکری کشور حاکم بود و در برخی دیگر آزادی‌های چشم‌گیری به افراد و گروه‌های سیاسی و اجتماعی داده شد (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۸). به‌عبارت دیگر، طی سال‌های حکمرانی ظاهرشاه، افغانستان دهه‌های چهارگانهٔ «اختناق» (۴۶-۱۹۳۳)، «آزمون دموکراسی» (۵۳-۱۹۴۶)، «اقتدارگرایی» (۶۳-۱۹۵۳) و «برقراری دموکراسی» (۷۳-۱۹۶۳) را سپری کرد (فرزانه‌پور و یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۰۵).

رویکرد مذکور یک بار دیگر در دولت جمهوری داودخان تغییر مسیر می‌یابد (که در بخش سوم از آن یادآوری خواهد شد) و سپس در دولت‌های جمهوری دموکراتیک افغانستان (۹۲-۱۹۷۸) کانون توجه می‌گردد. دولت‌های دموکراتیک افغانستان که ریشهٔ کمونیستی داشت، دوران اقدامات تند و خشونت‌بار برای برپایی یک حکومت نیرومند و زورمدار بود. هدف دولت‌ها در این دوران آن بود که برای به‌زیر سلطه‌کشیدن جامعه و به زانو درآوردن آن در برابر دولت، همهٔ نمادهای سنتی و الگوهای قبیله‌ای و مناسبات اجتماعی استوار بر مؤلفه‌های بومی از میان برداشته شود (دهشیار، ۱۳۸۸: ۱۰۲)؛ بنابراین، رژیم کمونیستی به آموزه‌های دینی و ارزش‌های سنتی ملت افغان تاخت و ارتش و دولت را از نیروهای مذهبی تصفیه کرد (Barfield, 2012: 225). همچنین از برنامه‌های دیگر کمونیست‌ها اصلاحات ارضی بود. اگرچه این اصلاحات موفقیت‌چندانی کسب نکرد، اما نشانگر چرخش دولت افغانستان از غریزهٔ مالکیت فردی کاپیتالیسم به سمت جمع‌گرایی کمونیسم بود. علاوه بر اسلام و نظام و خاندان سلطنت (که با ترور داودخان و سلب تابعیت اعضای خانوادهٔ نادرخان از جمله ظاهرشاه خاتمه یافت)، اصول مشروعیت دیگر در افغانستان یعنی «زعامت قوم پشتون» و «لویه جرگه» نیز تضعیف گردید (فرزانه‌پور و یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۱۱). با همهٔ این‌ها، هویت تاریخی افغانستان و این واقعیت که در آن سرزمین اقوام و قبایل میزان قدرت و اعتبار حکومت مرکزی را تعیین می‌کنند، در نهایت ناکامی کمونیست‌ها را رقم زد (دهشیار، ۱۳۸۷: ۱۰).

۳- سیاست‌گذاری قومی وحدت در کثرت

هرچند که خط‌کشیدن میان دورهٔ صدارت و دولت جمهوری سردار محمد داودخان (۷۸-۱۹۷۳) سخت است، اما در ظاهر می‌توان جمهوری داودخان نسبت به سیاست‌گذاری قومیت در روش ادغام‌گرایانه با هدف کثرت‌گرایی ائتلاف‌ساز گنجانید. جمهوری داود، برخلاف صدارت او که بر سه ستون سنتی قوم‌گرایی (تأکید بر ناسیونالیسم پشتون)، وابستگی‌های خانوادگی و خویشاوندی و مذهب استوار بود (دهشیار، ۱۳۸۷: ۹-۱۰)، دست به اصلاحاتی زد (دهشیار، ۱۳۸۸: ۱۰۱). داودخان با در اختیار گرفتن رهبری نهادهای اصلی کشور مانند ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، وزارت دفاع و وزارت امور خارجه، دولتی اقتدارگرا پیاده ساخت (ناصری داودی، ۱۳۸۱: ۲۱۳). با اعلام نظام جمهوری او، یکی از مهم‌ترین پایه‌های مشروعیت سیاسی دولت در افغانستان یعنی «سلطنت» فروریخت. همچنین حکومت نیمه‌سکولار او اصل بعدی این ساختار را که همان «اسلام» بود، سست نمود. هرچند داودخان نسبت به احزاب، رسانه‌ها و مطبوعات که به‌عنوان ابزارهای سیاسی و اجتماعی شدن ملت تلقی می‌شوند، به‌نوعی بدبین بود و به‌جای آن بیش از حد به توانایی‌های فکری و توانمندی‌های خود اعتماد داشت (فرزانه‌پور و

یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۰۹)، اما در قانون اساسی جمهوری وی مظهر حاکمیت، قدرت و مشروعیت ملی به اراده و رضایت ملت افغان تعلق داشت (وزارت عدلیه، ۱۳۸۶: ۱۶۸). با وجود این، جمهوریت داودخان نتوانست منجر به افزایش مشارکت، حقوق و رضایت ملت افغان از دولت وی شود. به‌ویژه پس از آنکه تغییر نشان اسلامی پرچم افغانستان با حذف محراب و منبر از آن و جایگزینی آن با عقاب صورت گرفت، مردم عکس‌العمل شدید حتی مسلحانه‌ای از خود نشان دادند. همچنین او با تصفیه و پاک‌سازی نخبگان چپ و کمونیست پشتون که سعی در مردمی‌نشان دادن رژیم و تضمین حاکمیت دولت خود داشت، بر شدت جنگ داخلی افزود (فرزانه‌پور و یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۱۰). به‌رحال، دولت داودخان با تأکید و تعقیب [ناسیونالیسم افغان] بر تسلط پشتونیزم (میرعلی بیداخویدی و محسنی، ۱۳۹۵: ۹-۸) و به رسمیت شناختن دیگر اقوام، می‌توان در الگوی سیاست‌گذاری وحدت در کثرت تفسیر نمود.

یکی دیگری از تلاش‌ها جهت مدیریت مسائل اقوام در دوره پساتالبان یعنی دولت‌های حامد کرزی (۱۴-۲۰۰۱) و دولت محمدآشرف غنی (تاکنون-۲۰۱۴) صورت پذیرفت: از سال ۲۰۰۱م و پس از کنفرانس بن (Bonn) با توافق گروه‌های افغان (بجز از طالبان و حزب اسلامی حکمتیار) و با فشار و حمایت بین‌المللی، دولت موقت به رهبری کرزی در افغانستان روی کار آمد (حسین‌خانی، ۱۳۹۰: ۱۸-۲۱۷). در طول شش ماه، لویه‌جرگه اضطراری در کابل برگزار شد و تشکیل دولت موقت به مدت دو سال را به تصویب رساند و کرزی را به‌عنوان رئیس دولت منصوب کرد. سپس در ۴ ژانویه ۲۰۰۴، قانون اساسی جدید که بر اساس آن جمهوری اسلامی افغانستان تشکیل می‌گردید، توسط لویه‌جرگه به تصویب رسید و سرانجام در اکتبر ۲۰۰۴، کرزی به‌عنوان رئیس‌جمهور افغانستان انتخاب (Krampe, 2013: 70) و حکومت انتقالی به حکومت رسمی کشور تبدیل شد؛ که برگزاری انتخابات مجلس [و شوراهای ولایتی] در دسامبر ۲۰۰۵، قانون‌گذاری آنرا تکمیل کرد. اهمیت موافقت‌نامه بُن از این لحاظ بود که بعد از سه دهه جنگ و درگیری و تلاش‌های ناکام برای ختم بحران افغانستان، در یک تحول شگرف و غیرمنتظره به کمک جامعه بین‌المللی، همه گروه‌ها و احزاب سیاسی (بدون طالبان و حکمتیار) برای ایجاد یک دولت بر مبنای دموکراسی به توافق رسیدند؛ ترکیب [نسبتاً] متناسب قومی، جغرافیایی، مذهبی و مشارکت زنان مورد توجه قرار گرفته و اصل تفکیک قوا نیز مورد پذیرش واقع شده بود (حسین‌خانی، ۱۳۹۰: ۱۸). همچنین اهمیت قانونی اساسی جدید در این بود که در آن تمرکز سیاسی در افغانستان و نیز تثبیت نهادهای دولتی کشور طراحی شده بود؛ بنابراین، این قانون اساسی گامی بلند در تلاش‌های ملت‌سازی تلقی می‌شد. از این‌رو، سیاست‌مداران افغان امیدوار بودند که قانون اساسی جدید بتواند زمینه‌های پایان‌دادن به تفرقه میان گروه‌های افغان و اتحاد آن‌ها را فراهم کند (چگنی‌زاده و صحرايي، ۱۳۹۴: ۸۰)؛

اما در واقع از آنجا که حزب اسلامی حکمتیار و طالبان میانه‌رو هیچ جایگاهی در دولت مرکزی نداشت و ۹۰ درصد پست‌های بلند دولتی فقط به دست اتحاد شمال بود، نه تنها به صورت لازم از تنوع قومی افغانستان نمایندگی نمی‌کرد، بلکه به یکی از مهمترین عامل طولانی‌شدن جنگ نیز مبدل گشت (حفیظ، ۱۳۹۷: ۶۰). روی هم رفته، اختلاف بین قومی آشکار شد و در دور دوم رقابت انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹م، باعث گردید عبدالله عبدالله کاندیدای مورد حمایت تاجیک‌ها در مقابل حامد کرزی کاندیدای مورد حمایت پشتون‌ها، کناره‌گیری نماید (حیدری و رهنورد، ۱۳۹۰: ۶۸). این جنجال در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م، میان محمد اشرف غنی و عبدالله عبدالله نیز تکرار شد که در نهایت با توافق ملی تقسیم قدرت، غنی به عنوان رئیس جمهور و عبدالله به عنوان رئیس اجرایی دولت معرفی شدند (تیوال، ۱۳۹۶: ۵۰). هرچند هر دو جناح از سوی اقلتار، اقوام و احزاب مختلف و متعدد کشور حمایت می‌شدند، ولی واقعیت این است که بیشترین حامیان غنی پشتون‌ها و بیشترین حامیان عبدالله غیرپشتون به‌ویژه تاجیک‌ها بودند.

به‌هر حال، آنچه در اجلاس بن (۱۴ آذر/قوس ۱۳۸۰) در مورد قومیت و ساختار قدرت سیاسی در افغانستان تصمیم گرفته شد تا حدودی با رهیافت «کثرت‌گرایی» مطابقت داشت. قانون اساسی سال ۱۳۸۲ هویت اقوام، زبان‌های محلی و دو مذهب حنفی و جعفری را به رسمیت شناخت. به لحاظ سیاسی دموکراسی لیبرال، تعدد احزاب و انتخابات به‌عنوان زمینه رقابت آزاد برای رسیدن به قدرت در نظر گرفته شد. در کنار آن، تأکید بر تنوع ترکیب کارمندان نهادهای دولتی ولو در حد نمادین، پخش برنامه‌های مختلط پشتو و دری از رسانه‌ها و ایراد سخنرانی‌های دوزبانه توسط مقام‌های دولتی، نشانه‌هایی از رهیافت «وحدت در کثرت» می‌باشد. همچنین قانون، احزاب را از فعالیت قومی منع کرده و قید گذاشته که دست کم از ۲۰ استان/ولایت از ۳۴ ولایت عضو داشته باشند؛ نامزدهای ریاست جمهوری باید یک صدهزار حامی رأی‌دهنده داشته باشند- از ۲۰ ولایت و از هر ولایت دست کم ۲ درصد. علاوه بر این، تعمیم اسم و رسم هویت افغان و حذف قومیت از شناسنامه ملی، مواردی است که با مدل «هماندسازی» نزدیک می‌شود (آروین، ۲۶/۸/۱۳۹۲). البته در این اواخر، با تأکید بر «افغانیت» اسم قومیت نیز در شناسنامه‌های ملی درج گردیده است.

قابل به ذکر است که سیاست‌گذاری قومیت در دولت‌های کرزی و دولت غنی به مراتب از هم تفاوت دارد. از جمله؛ در دولت کرزی (به‌ویژه در سال‌های اول)، بیشترین قدرت تصمیم‌گیری در دست غیر پشتون‌ها به‌ویژه تاجیک‌ها بود؛ از استخدام پست‌های بلند دولتی گرفته تا تشدید جنگ و ممانعت صلح با طالبان و حزب اسلامی حکمتیار (Dortonsoro, 9/20/2012). همچنین دولت کرزی با

جنگ‌سالاران و رهبران محلی سیاست‌بده و بستان در پیش گرفته بود (دهشیار، ۱۳۹۱: ۷۱) که بعضی وقت‌ها از دستورات وی و حاکمیت دولت مرکزی نیز سر باز می‌زدند؛ اما در دولت غنی، پشتون‌نیم دوباره جان می‌گیرد و سران اقوام (به‌عبارتی جزایر قدرت محلی غیرمسئول) یکی پی دیگر حذف می‌شوند (ایوبی، ۸/۱۱/۱۳۹۶) و قدرت به نفع حاکمیت مرکزی متراکم می‌شود.

به‌طور کلی، با توجه به وجود ساختار و نفوذ شورایی از جمله «لویه جرگه» که باصلاحیت‌ترین نهاد تصمیم‌گیری در افغانستان است و ریشه پشتونی و فلسفه برتری پشتون‌ها دارد؛ تسلسل رهبری؛ اختصاص ریاست ارگان‌های مهم ملی و نمایندگی‌های خارجی و بین‌المللی به پشتون‌ها (به‌ویژه در دولت غنی)؛ سرود ملی و مصطلحات ملی به زبان پشتو؛ لباس رئیس‌جمهوران و...؛ در کنار به رسمیت‌شناختن دیگر اقوام، زبان دری و مذهب شیعه و سهم آن در قدرت سیاسی؛ از جمله مواردی هستند که می‌توان دوره پساطالبان را به‌طور فشرده در الگوی «وحدت در کثرت» تحلیل و تفسیر کرد.

جدول شماره ۲- الگوهای سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان

| نوع سیاست | تعریف | شاخص | اعمال در افغانستان |
|-----------|--|--|--|
| هماندسازی | هماندسازی قومی را می‌توان فرآیند ادغام دائمی اعضای یک گروه قومی و فرهنگی مهاجران و یا دیگر اقلیت‌ها، در یک جامعه بزرگ دانست. | الف) مسالمت‌آمیز (برابری در فرصت‌ها، تشویق و ترغیب) ب) غیر مسالمت‌آمیز (شامل تکنیک‌های مجازات بدنی تا کوچ اجباری و نسل‌کشی) | - احمدشاه ابدالی (۷۲-۱۷۴۷) - امیر عبدالرحمان خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) - امیر حبیب‌الله خان (۱۹-۱۹۰۱) - محمدنادرشاه (۳۳-۱۹۲۹) - صدارت محمدهاشم‌خان (۴۶-۱۹۳۳) - صدارت داودخان (۶۳-۱۹۵۳) - مجاهدین (۹۶-۱۹۹۲) - طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶) |
| تکثرگرایی | تکثرگرایی قومی، عبارت است از پرهیز از هرگونه اقدامی که منجر به بروز تنش میان اقلیت و اکثریت و یا بین اقوام می‌شود. | مشارکت فعالانه تمام نهادها، اقوام، گروه‌ها و اقلیت‌ها در صحنه سیاسی / عمومی و نوعی بی‌طرفی از جانب قدرت حاکم در آن عرصه. | - شاه امان‌الله‌خان (۲۹-۱۹۱۹) - شاه محمودخان (۵۳-۱۹۴۶) - محمدظاهرشاه (۷۳-۱۹۶۳) - کمونیست‌ها (۹۲-۱۹۷۸) |

| | | | |
|--|--|---|---------------------|
| <p>- سردار محمداود (۷۸-۱۹۷۳)</p> <p>- حامد کرزی (۱۴-۲۰۰۱)</p> <p>- محمداشرف غنی (تاکون-۲۰۱۴)</p> | <p>الف) سیاست تفاوت؛ که بر اساس آن نظام سیاسی با تأکید بر تفاوت‌های بنیادین اکثریت و اقلیت، از آن‌ها می‌خواهد این تفاوت‌ها را پذیرفته و خود را با آن سازگار نمایند.</p> <p>ب) سیاست شناسایی؛ که بر اساس آن هویت اقلیت به رسمیت شناخته شده و بر همین اساس به مشارکت فراخوانده می‌شوند و در مقابل، اقلیت نیز به التزام به چارچوب ملی و رفتار در درون آن‌را گردن می‌نهند.</p> | <p>این رویکر بر کثرت در ضمن وحدت تأکید می‌کند؛ یعنی در عین این‌که به دنبال مسلط-کردن یک فرهنگ واحد است، حقوق اقلیت‌ها را نیز به رسمیت می‌شناسد.</p> | <p>وحدت در کثرت</p> |
|--|--|---|---------------------|

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های افغانستان در طول تاریخ این بوده که همواره جامعه در برابر دولت از قوت زیاد برخوردار است. ممکن دلیل اصلی‌اش این باشد که جامعه افغانستان یک جامعه بیشتر سنتی است که بر مبنای دین/ مذهب و قومیت استوار می‌باشد. دین و قومیتی که رنگ و بوی سیاسی گرفته و تقریباً بر همه تعاملات، روابط و امور سیاسی و اجتماعی سایه افکنده است؛ حتی تعیین‌کننده آن است. این هم به آن دلیل بوده که در واقع شکل‌گیری افغانستان و تداوم دولت در آن، مدیون قوم و دین است. در مقابل، رهبران و دولت‌مردان افغانستان نیز به روش‌های مختلف و متعدد کوشیده‌اند تا از نفوذ آن کم کرده و مناسبات دوسویه قوم/ قبیله و دولت را دگرگون و به نفع حاکمیت مرکزی بچرخانند: احمدشاه ابدالی، عبدالرحمان خان، امیر حبیب‌الله خان، نادرخان، هاشم‌خان، داودخان و طالبان جهت مدیریت و مهار آن از رهیافت همانندسازی قومیت مبتنی بر پشتون‌نیم استفاده کردند و با وجود این که ناسیونالیسم پشتون را نهادینه ساختند، ولی نتوانستند اقوام دیگر را به صورت کامل در آن مدغم کنند، تفاوت‌های فرهنگی را از بین ببرند و معادلات مرکز و پیرامون را تغییر دهند. همچنین امان‌الله خان، شاه محمود، ظاهرشاه (در دهه اخیر سلطنت)، نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و نجیب‌الله در این راستا به روش کثرت‌گرایی که بر مساوات و برابری اقوام مبتنی است، گام برداشتند. هرچند که آن‌ها دستاوردهایی چشمگیری داشتند، اما ارزش‌های سنتی مانعی

آن شدند و در نهایت توپ‌بازی دگرگونی مناسبات اجتماعی را در میدان طرف مقابل واگذاشتند. سرانجام جمهوری داودخان و دولت‌های حامد کرزی و محمد اشرف غنی بر الگوی وحدت در کثرت - در ضمن به رسمیت شناختن همه اقوام و مذاهب، با تسلط قوم پشتون - متمرکز شدند و کوشیدند از این راه روابط اجتماعی در بین خود و روابط جامعه با دولت را مدیریت کنند. هرچند در افغانستان این نوع سیاست‌گذاری نسبت به دوتای دیگر کارآمد به نظر می‌رسد و تاکنون نتایج نسبتاً خوبی در پی داشته است، اما هنوز هم تأثیرات منفی قوم‌مداری بر همه عرصه زندگی افغانستان وجود داشته و یکی از مانع بزرگی در پیش هویت ملی، توسعه سیاسی و کارآمدی دولت می‌باشد.

پیشنهاد نویسنده این است که دولت افغانستان برای مدیریت مسائل اقوام و تقویت حاکمیت مرکزی، بایستی «بدون تفاوت و استثناء» سیاست‌مدارای قومی به‌عوض قوم‌مداری در قبال اقوام و سیاست حذف و سرکوب به‌جای تساهل در مقابل جنگ‌سالاران، زورمندان و رهبران محلی در پیش بگیرد.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۸) *قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه تا واقعیت*، تهران: نشر نی.
- اخلاقی، محمداسحاق (۱۳۸۰) *هزاره در جریان تاریخ و فرازهای تاریخ سیاسی، اجتماعی افغانستان*، جلد دوم، قم: انتشارات شرایع.
- ارزگانی، مسیح (۱۳۹۰) *افغانستان رنگین کمان اقوام*، کابل: انتشارات میراث خراسان.
- الوانی، سیدمهدی و همکاران (۱۳۹۵) «بررسی تنوع در سیاست‌گذاری فرهنگی ایران؛ مطالعه موردی: قانون اساسی و سند نقشه مهندسی فرهنگی، *دوفصلنامه علمی پژوهشی دین و سیاست فرهنگی*، شماره ۷، صص ۳۳-۵۴.
- ایوبی، عیسی‌خان (۱۳۹۶) «*شرف‌غنی؛ فیلسوف‌شاه یا قوم‌پرست؟*»، ترجمه جلیل پژواک، برگرفته از الجزیره، ۸ بهمن، موجود در: <https://www.etilaaatroz.com/57059>
- آروین، ایوب (۱۳۹۲) «*راه‌حل‌های ممکن برای مشکل قومی در افغانستان*»، ۲۶ آبان، موجود در: <http://mehrwatan.com/wp-content/>
- تاجیک، محمدرضا و شریفی، علی‌رضا (۱۳۸۸) «*موانع گفتمان دموکراسی در افغانستان*»، *علوم سیاسی*، سال ۱۲، شماره ۴۶، صص ۳۵-۶۲.
- تنیوال، محمدشریف (۱۳۹۶) «*بررسی نقش مبارزه با تروریسم در مناسبات دوجانبه افغانستان و آمریکا از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷*»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه فردوسی مشهد.
- جولیوس، گولد و ویلیام، کولب (۱۳۸۴) *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، ویرایش محمدجواد زاهدی‌مازندرانی، تهران: مازیار، چاپ دوم.
- چگنی‌زاده، غلامعلی و صحرایی، محمدرضا (۱۳۹۴) «*ارزیابی فرایند صلح‌سازی در افغانستان پس از توافق‌نامه بن ۲۰۰۱، پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال ۴، شماره ۱۴، صص ۷۱-۱۰۱.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵) *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پایلی، چاپ دوم.
- حفیظ، حفیظ‌الله (۱۳۹۷) «*بررسی تطبیقی نقش ایران و عربستان سعودی در مدیریت منازعه افغانستان* (۲۰۰۱-۲۰۱۷)»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه فردوسی مشهد.
- حیدری، محمدعلی و رهنمود، حمید (۱۳۹۰) «*افغانستان، نیروهای بیگانه و چالش دولت-ملت‌سازی*»، *فصلنامه رهنما سیاست‌گذاری*، سال ۲، شماره ۴، صص ۵۷-۸۱.
- حسین‌خانی، الهام (۱۳۹۰) «*امنیت افغانستان و مسأله قدرت‌یابی دوباره طالبان*»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۱۶، صص ۲۴۰-۲۰۵.

خبرگذاری دید (۲۵ اسفند ۱۳۹۷) «غنی فرمان درج اسم «قوم سادات» در تذکره الکترونیکی را صادر کرد»، موجود در: <https://www.didpress.com/>

دهشیار، حسین (۱۳۸۷) «آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، منتشر در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پرتال جامع علوم انسانی، شماره ۲۵۸-۲۵۷، صص ۴-۱۵.

دهشیار، حسین (۱۳۸۸) «ناکامی‌های آمریکا در افغانستان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۲۷۰-۲۶۹، بهمن و اسفند، صص ۱۰۷-۹۶.

دهشیار، حسین (۱۳۸۹) «استراتژی ضدشورش باراک اوباما در افغانستان»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، منتشر در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پرتال جامع علوم انسانی، صص ۹-۳۲.

دهشیار، حسین (۱۳۹۱) «پارادوکس آمریکا در افغانستان: هویت چندگانه و حاکمیت تقسیم‌پذیر»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال ۴، شماره ۳، صص ۸۶-۵۹.

رضاپور قوشچی، محمد و نادری، محمود (۱۳۹۳) «جهانی‌شدن و تکثرگرایی قومی در ایران، چالش و فرصت‌ها»، *فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی جهانی‌شدن*، سال ۵، شماره ۴، صص ۹۱-۵۵.
سجادی، عبدقیوم (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

سراج (۹۸/۲/۸) «*هویت و چالش‌های آن در افغانستان*»، موجود در:

www.ensani.ir/storage/Files/20120514163423-9155-16.pdf

سیدامامی، کاووس و هوشنگی، حمید (۱۳۹۵) «سیاست‌گذاری تنوع قومی در جمهوری اسلامی ایران: چشم‌انداز، اهداف و سیاست‌های پیشنهادی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۱۷، شماره ۲، صص ۲۱-۳.

صوفی‌آبادی، محمود (۱۳۸۳) *اسلام، جهانی‌شدن و پیامدهای فرهنگی آن*، تهران: اندیشه صادق.

طنین، محمدظاهر (۱۳۸۴) *افغانستان در قرن بیستم*، چاپ دوم، تهران: انتشارات عرفان.

غبار، میرغلام‌محمد (۱۳۶۸) *افغانستان در مسیر تاریخ*، چاپ چهارم، ناشر: مرکز انقلاب با همکاری جمهوری.

غلامی شکارسرای، محمدرضا (۱۳۹۵) «تحلیل گفتمان سیاست‌های قومی پس از انقلاب اسلامی؛ با تأکید بر دوره ۱۳۷۶-۱۳۶۸»، *فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، دوره ۶، شماره ۲۰، صص ۱۲۴-۱۱۱.

فرجی‌راد، عبدالرضا، محمد درخور و سیدهادی ساداتی (۱۳۹۰) «بررسی روند دولت-ملت‌سازی در افغانستان و موانع پیش‌رو»، *دانشنامه*، صص ۱۳۳-۱۱۳.

فرزانه‌پور، حسین و یوسف‌زهی، ناصر (۱۳۹۶) «کاربست تاریخی نظریه نخبگان و آسیب‌شناسی نقش کارگزاران بر شکندگی دولت‌های افغانستان»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی اسلام*، سال ۷، شماره ۱، صص ۱۲۲-۹۵.

کریمی‌مله، علی (۱۳۸۷) *مدیریت سیاسی جوامع چندفرهنگی*، تهران: مرکز پژوهشی مجلس. محمدی، احمدگل (۱۳۹۴) «مفهوم‌بندی وبری دولت»، *فصلنامه دولت‌پژوهی*، سال ۱، شماره ۱، صص ۸۰-۵۷.

مصداق، نبی (۱۳۸۵) «افغانستان: ضعف سیاسی و مداخله خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۰، شماره ۲ و ۳، صص ۳۲-۶۲۵.

مهکویی، حجت، حسن باویر و سلیمان کریمی (۱۳۹۴) «تبیین موقعیت ژئوپلیتیکی اقوام و اقلیت‌ها در ایران (مطالعه موردی: قوم کرد)»، *مجموعه مقالات هشتمین انجمن ژئوپلیتیک ایران: همدلی اقوام ایرانی؛ انسجام و اقتدار ملی*، ۲۰ و ۲۱ مهرماه، صص ۲۹۱۰-۲۸۸۹.

میرعلی بیداخویی، محمدعلی و محسنی، محمد (۱۳۹۵) «توسعه سیاسی افغانستان و نقش بازدارنده قومیت‌گرایی در شکل‌گیری آن»، *اولین همایش بین‌المللی بحران‌های ژئوپلیتیکی جهان اسلام*: ۲۴ و ۲۵ آبان‌ماه، صص ۲۰-۱.

ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۸۱) افغانستان و نظام سیاسی آینده؛ *مجموعه مقالات*، قم: انتشارات زلال کوثر.

نظری، علی‌اشرف و سازمند، بهاره (۱۳۹۴) «مدل‌ها و الگوهای مدیریت تنوعات هویتی و قومی: ارائه راهکارهایی برای ایران»، *فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی*، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۲۹-۱۰۷. وزارت عدلیه (۱۳۸۶) *مجموعه قوانین اساسی افغانستان*، کابل: انتشارات وزارت عدلیه.

Ali, Frishta (2015) *Afghanistan: The rise of ethnic consciousness through history*; a comprehensive overview of the origin of the Afghan conflict. Available at: https://www.ssoar.info/ssoar/bitstream/handle/document/43832/ssoar-2015-ali-Afghanistan_the_rise_of_ethnic.pdf?sequence=1

- Barfield, Thomas (2012) *Afghanistan: A cultural and political history*, Princeton University Press.
- Barfield, Thomas (2005) *Afghsnistan is not the Balkans: Ethnicity and Its Political Consequences from a Central Eurasian Perspective*, CENTRAL EURASIAN STUDIES REVIEW, Vol 4, and No 1.
- Dorrnsoro, Gilles (2012) "Waiting for the Taliban in Afghanistan", Carnegie Endowment for International Peace, September 20.
- Glatzer, Bernt (1998) "Afghanistan: Ethnic and tribal disintegration?", London: Hurts & Co. pp 167-81.
- Krampe, Florian (2013) "The Liberal Trap: Peacemaking and Peacebuilding in Afghanistan after 9/11", In *Mediation and Liberal Peacebuilding: Peace and Ashes of War*. Mikael Eriksson and Rolland Kostic (ed.), 57-75. New York: Routledge studies in Intervention and Statebuilding.
- Mazhar, Muhammad Saleem, Samee Ozair Khan and Naheed S. Goraya (2012) "Ethnic Factor in Afghanistan", *Journal of Political Studies*, Vol 19, Issue 2, pp 97-109.
- Pervaz, Iffat (2015) "Afghan Ethnic Patchwork; a Bridge or Barrier for Governance?", ISSRA Papers.
- Warren, Zachary (2015) "First I am my Traibe: An Investigation of ethnic identity in a national sample of Afghans", Thesis of Arts and Sciences of Geogetown University, Washington, DC.
- <https://www.bbc.com/persian/afghanistan-48953203>